

ایلبان حاجی بیکاف

سنت «دعوت بقا» در بدخشان

مردم بدخشان بر آن عقیده‌اند که سنتهای آنها با نام ناصر خسرو بسیار مرتبط هستند. یکی از سنتهایی که آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم، «دعوت بقا» نام دارد که در شغنان و روشن آن را با زبان ساده مردمی «زنده دعوت» و در وخان و اشکاشم «دعوت صفا» می‌نامند. اما در رساله‌های خطی موجود بدخشانی، از این سنت مذهبی به زبان ادبی «دعوت بقا» یاد شده است (۱ و ۲).

پیرامون این سنت بدخشانی، نخستین بار محقق روس پ.م. میسکی معلوماتی داده است. عجیب اینجاست که این محقق اجرای این سنت را سالهای بیست سده ۲۰ در مزار شاه طالب سرمست روشن در فضای آزاد مشاهده کرده است. او این سنت را «دعوت به سوی ابدیت» نامیده است (۳). همچنین یکی از محققان سنتهای مردمی خوش‌نظر دولت نظر در تحقیقات خود راجع به این سنت چنین گزارش داده است که در شغنان افغانستان شخصی که زندگی خوب داشته باشد، داوطلبانه برای تنبیه‌کاری از کارهای زشت، «دعوت بقا» می‌دهد و آن طوری است که مراسم «دعوت فنا» برای شخص فوتیبه انجام می‌دهند (۴، ۱۳۸).

دانشمند پاکستانی عزیزالله نجیب در این باره آورده است: «دعوت بقا یک نوع مجلس است که در گذشته فلسفه خاص خود را داشت. شخص این مراسم را می‌آراست و چنین قلمداد می‌کرد که وی مراسم «چراغ روشن» را برای خود اجرا می‌کند، مانند آن که او اکنون مرده باشد. بعد از این، آن شخص نباید دیگر گناهی مرتکب شود. از این سبب بعد از اجرای مجلس «دعوت بقا» برای کسی که این مجلس برپا می‌شد، باید زندگی آینده خود را در پرهیزگاری بگذرانند. در حقیقت فلسفه این مجلس «فنا شو پیش از آن که فنا شوی» (فناء فی الله بود) (۵)

هدف ما در این مقاله، اشاره‌ای مجدد به مقاله‌های مذکور در این زمینه و آشنایی بیشتر خوانندگان با سنت «دعوت بقا» است که بر اساس دستنویسهای قدیمی که از میان اهالی کوهستان بدخشان جمع‌آوری شده و به ناصر خسرو نسبت داده می‌شوند.

پیشاپیش باید تذکر داد که طرز دقیق اجرای «دعوت بقا» را امروزه بیشتر مردم بدخشان فراموش کرده‌اند. آخرین بار این مراسم توسط شاه عبدالله سوچانی که سالهای ۱۹۶۸ - ۱۹۷۹ خلیفه شهر خاراغ بود به صورت رمزآمیز برگزار شده بود. بر اساس معلومات رساله‌ای قدیمی، این سنت به ناصر خسرو نسبت داده شده است: «هذا چراغ دعوت بقا فرموده پیر دنیا و آخرت حضرت سید شاه ناصر خسرو علوی» (۱). اما در این خصوص، خلیفه شاه عبدالله در طرز اجرای آن سنت شاید به سبب دعوت رمزی بودن آن، از فلسفه مذهبی این سنت، یعنی روشن کردن چراغ صرف نظر کرده، تنها برخی بندهای آن را با رباب با نام «بیت میدان» اجرا کرده و حاضران دعوت «او حق است» گفته، درود فرستاده‌اند.

در خصوص طرز اجرای این سنت، می‌توان گفت که بنابر روایتهای شفاهی ساکنان کهنسال بدخشان، تقریباً اکثر آنها طرز دقیق اجرای «دعوت بقا» را به چشم خود ندیده‌اند و اگر در خصوص آن نقلی بکنند، تنها از اجرای دعوت خلیفه شاه عبدالله یادآور می‌شوند. برخی دیگر فقط به نقل قولهای خویشان و پیوندان کلانسال خود تکیه کرده، این سنت را تصویر می‌کردند، اما متأسفانه از آنها غیر از معلومات عمومی دیگر هیچ چیز مشخص در باره «دعوت بقا» و چراغ آن به دست نیامده است. از اینجا معلوم می‌گردد که این سنت سالیان طولانی در بدخشان به علل مختلف و از جمله از همه مهمتر، به دلیل حاکمیت نظام کمونیستی شوروی سابق برگزار نشده است.

با به دست آمدن رساله‌ای نسبتاً کامل که در فوق به آن اشاره شد، با عبارت «هذا چراغ دعوت بقا فرموده پیر دنیا و آخرت حضرت سید شاه ناصر خسرو علوی» (۱) که متعلق به

یکی از ساکن شهر خاروغ به نام حسام‌الدین سام‌الدیناف است، معلوم می‌گردد که «دعوت بقا» چراغ نامه مخصوص هم داشته است و ما در این باره بعداً مفصل‌تر سخن خواهیم گفت. نسخه دیگر نه چندان کامل «چراغنامه» در اختیار سید معراج عالمشایف ساکن روستای زاگ و خان است (۲). دیگر نسخه‌های معمولاً ناقص «دعوت بقا» که در مناطقی از بدخشان مانند غند و برتنگ و ... موجود می‌باشند، فاقد باب «بیت میدان» که ابیات پندآمیز منسوب به ناصر خسرو در «چراغنامه» اند، می‌باشند (۷،۶).

پیشتر در بدخشان تا سالهای دهه ۲۰-۳۰ قرن بیست، کسانی این سنت را بجا می‌آوردند که به سن پیری رسیده بودند و نه تنها زندگی مرفه داشتند، بلکه شیفته عشق خداوند هم بودند. اگر در «دعوت فنا» چراغ به یاد شخص در گذشته و روان او روشن می‌شد، پس به قول کهنسالان بدخشانی، آن شخص هنوز هم در قید حیات بوده و این مراسم را به نام او برگزار می‌کردند. اما برای شخص زنده، حضور خود وی در مراسم الزامی بوده است. اهل روستا آن شب در خانه او جمع می‌شدند و با ذبح گوسفند، گاو یا یک چهارپای حلال گوشت و خوردن لقمه چراغ خلیفه (مأذون اصغر - ا.ج)، چراغ او را روشن می‌کردند. شخص تشکیل‌کننده این دعوت، در پایان مراسم یک جفت پوشاک و پای افزار با نام «پاچراغی» به خلیفه، به عنوان حق الزحمه تقدیم می‌کرد.

طرز اجرای این سنت به گفته شاه عبدالله‌اف ساکن روستای سوچان بدخشان مثل «دعوت فنا» بوده، عبارت است از صرف شام بعد از طهارت اهل مجلس، خواندن نماز، ذبح گوسفند، از گوشت آن غذایی به نام «نصیب» پختن، قرایت آیاتی از قرآن، خواندن مجموع بندهای چراغ و پندهای مذهبی. حاضرین «دعوت بقا» به هنگام اجرای این مراسم در داخل خانه میزبان راست می‌ایستاده‌اند. به گفته راوی مذکور، بعد از اقامه نماز جماعت، میزبان چراغدان سنگی را از روغن دنبه آن گوسفند ذبح شده پر می‌کرد و به تافتن فتیله پنبه‌ای و خواندن مناجات مخصوص

می پرداخت و در این اثنا چراغ هم روشن کرده می شد. مناجات این دعوت از «دعوت فنا» فرق داشته، بیشتر خصوصیت پند و اندرز دارد. آغاز «دعوت بقا» با چنین ابیات آغاز می شود:

بشناس به جان و دل خدا را سلطان حبیب انبیا را
یاران جمیع اولیا را خوش گو صلوات مصطفی را^۱

بعد از خواندن این بندها، اهل مجلس مثل «دعوت فنا» بر حضرت محمد (ص) صلوات می فرستند.

بندهای بعدی خصوصیت صوفیانه داشته، حاضرین در مجلس را به پاکی دعوت می کردند:

در مسجد و خانقاه بنشین صوفی بشو و بیگناه بنشین
با ناله و درد و آه بنشین خوش گو صلوات مصطفی را

سپس میزبان بندهایی دیگر می خواند که در آنها ضرورت خواندن نماز، داشتن روزه و خیر کردن و دل کسی را نیازردن به طریق ذیل به حاضرین تأکید می کرد:

از بهر خدا نماز بگذار خیری بکن و دلی میازار
رو عذر مگو و روزه را دار خوش گو صلوات مصطفی را

بندهای بعدی خصوصیت فلسفی دینی داشته، از حاضرین دعوت می شود که اگر آنها از بهر هوای نفس خود بر آیند، پس در آن صورت روح آنها گویا بر افلاک رفته، به اصل خود - عالم پاک می پیوندند.

بگذر ز هوای نفس بی باک وانگه قدمی نهی بر افلاک
خود را برسان به عالم پاک خوش گو صلوات مصطفی را^۲

دعوتگر با خواندن اندرز ذیل انسانهای به قول مردم بدخشان «بی غم» را هم به ضرورت خواندن صلوات به حضرت محمد(ص) و پیروی از او در زندگی شخصی دعوت می کرد:

شد موی سفید و غم نداری از حال بدت الم نداری

دم رفت مگر تو دم نداری خوش گوی صلوات مصطفی را^۱
در بندهای بعدی حاضران مجلس به پرهیز از اعمال بد دعوت می‌شدند:

بگذر ز تمام شر تقصیر گویم سخن و به جان و دل گیر
از بعد شبی بگوی تکبیر خوش گوی صلوات مصطفی را^۱

چنین ابیاتی راجع به تاریخ اسلام و وصف حضرت محمد(ص) و پندهای مذهبی در حجم ۵۶ بیت موجود است که ذکر و بررسی همه آنها در اینجا غیر ممکن است.

عزیزالله نجیب نوشته است: «... در کتابهای موجود از پیر ناصر خسرو هیچ اشاره‌ای به این مجلس نیست، اما این عقیده انکارناپذیر است که وی اطلاعات دینی را به جاهای مختلف دنیا فرستاده است تا پیروانش بتوانند از آنها فایده برند...» (۵).

در رساله‌های موجود (۱، ۲) آمده است که ظاهراً «دعوت بقا» متعلق به قلم ناصر خسرو است. در یکی از بندهای این رساله آمده است که گویا ناصر خسرو چراغ نامه «دعوت بقا» را در سالهای آخر عمر خود نوشته است. در آن لحظه دردمند بودن خود در راه عشق خداوند را چنین به قلم داده است:

از واعظ دردمند پندی بر کام لب رسد چو قندی
بشنو که نباشدت گزندی خوش گوی صلوات مصطفی را^۱

با تکیه به این بند آخر چراغ «دعوت بقا»، کهنسالان بدخشانی بر آن عقیده‌اند که گویا ناصر خسرو این ابیات را با سوز و نیاز در بدخشان نوشته است:

گفتم صلوات نامه ای جان با سوز و نیاز در بدخشان
رو نعت بخوان و اشک ریزان خوش گوی صلوات مصطفی را^۱

بعد از خوانده شدن همه این ۵۶ بیت بخش اول (چراغ) «دعوت بقا»، خلیفه محلی چراغ شخص دعوت کننده را که به نام او بوده، روشن می‌کرد. سپس خود خلیفه (اگر خود هنرمند

باشد) و یا مدحیه خوانی با رباب در هم آوازی با چند نفر دیگر با استفاده از برخی اسبابهای موسیقی محلی بدخشانی به خواندن مناجات و بندهای بخش دوم «دعوت بقا» با نام «بیت میدان» شروع می کرد که آغاز آن چنین است:

در ز دریای حقیقت گوهر اندر کان تست
هم تویی غواص معنی در پی جان جان تست
تو به کل بینا شوی زان در تو بیرون مانده‌ای
تو به کل بینا شوی جان و جسد یکسان تست^۸

در بیتهای بعدی نه تنها مضمون و ماهیت اساسی «بیت میدان» بلکه ضرورت اجرای فرامین خداوند تبارک و تعالی به طریق ذیل آورده شده است:

تو به فرمان نیستی زان نیست فرمانت روا
گر تو فرمان برده‌ای فرمان حق فرمان تست
اندر این میدان که هر یک دیگری را افکند
گر تو خود را افکنی فرمان حق فرمان تست^۹

در بندهای پایانی ابیاتی از قول ناصر خسرو آورده شده است که هر داوطلب «دعوت بقا» به هنگام خوانده شدن «بیت میدان» باید آماده باشد تا جان خویش را در راه خداوند نثار نمایند:

سید ناصر چه خوش گفتست به معنی حرف را
کن نثار این جان خود کان جان جانان جان تست

بنیاد دو کون را بر انداز	یک نکته ز دوست اندر انداز
دل مختصر است جان بر انداز ^۹	بر یاد صفات ذات الله

سپس این دعوتگر از نام شاعر دیگر نامعلوم با اشاره به چراغ ناصر خسرو حاضرین دعوت را به «میدان عشق» الهی دعوت می‌کرد:

اینجا چراغ ناصر است بی شک مرادت حاصل است
اینجاست جای علم و حال اینجا نگنجد قیل و قال
رو روی خود بر خاک مال برخیز در میدان در آی
الله لایزالی معبود بی زوالی دانای بر حقیقت بینای بی زوالی^۲

چون دعوتگر (صاحب الدعوة) این بیتها را به آخر می‌رساند حاضرین «دعوت بقا» همه با یک آواز به هم جور کرده در جواب وی این بیت را چون درود می‌خواندند: یا اله حق یا اله حق.

سپس دعوتگر مناجات «دعوت بقا» را در شأن حضرت محمد(ص) در حجم سه بیت دیگر خوانده در آخر با چنین سخنان وصف آن حضرت را خلاصه می‌کرد:

ای وصف تو را خدا گفته لولاک لما خلقت الافلاک

حاضرین دعوت باز با یک آهنگ مخصوص و هماهنگ، در جواب دعوتگر به صورت هم‌آواز با چنین درود جواب می‌گفتند:

مصطفی یا مصطفی مجتبی یا مجتبی^۳

سپس دعوتگر مناجات دیگر را در شأن حضرت علی (ع) از ناصر خسرو می‌خواند که آغاز آن چنین بود:

شخصی که به زیر چرخ اعلی است علی است

ماهی که میان ابر پیداست علی است...

حاضرین دعوت به دعوتگر با چنین بیت ها جواب می‌گفتند:

شاه ولایت علی است حق محقق علی است^۴

چون سخنان پایان می پذیرفت، دعوتگر «بیت میدان» را ادامه داده، به وصف امام

حسین(ع) می‌رسید:

آن دم که حسین در وجود آمده بود کوه عرفات در سجد آمده بود

زهرای گفت که نور پاک است حسین آن گوهر پاک است که پاک آمده بود^۱

بعد از این حاضرین دعوت با چنین بیتهای، درود در جواب دعوتگر به حضرت امام

حسین(ع) می‌فرستادند: یا حسین، شاه حسین^۱

چون دعوتگر به این بیتهای می‌رسید، به گفته کلانسالان بدخشی، حاضرین دعوت از تأثیر

پندهای مذهبی و آمیزش آن با رباب، تنبور، قمری، سه‌تار و دف، مست عشق خداوند گردیده، بعد از

آن مراسمی به نام «حق زنی» (سینه زنی) آغاز می‌گردید. هر یک از حاضرین دعوت چه مرد و چه

زن دو دست بر سینه زده، چنین ابیاتی می‌خواندند: یا علی حق یا علی حق یا ولی.

آنگاه دعوتگر در زمینه مقام پیر ناصر خسرو این رباعی را می‌خواند:

یمگان بروی طواف ناصر بطلب گر مرد رهی صفای خاطر بطلب

هر چیز که جویای همان را همه عمر از دامن پاک شاه ناصر بطلب

حاضرین دعوت باز با یک آواز به دعوتگر چون درود با چنین سخنان جواب می‌گرداندند:

شاه ناصر، شاه ناصر ولی الله بابا شاه ناصر^۲

آنگاه افکار اخلاقی و فلسفی از قبیل ضرورت زیارت مزار گذشتگان اهل اسلام و

ضرورت بیجا قدم نگذاشتن پیرو طریقه اسماعیلی در خاک و دیار بیگانه، به صورت ذیل در

دعوت مذکور مخصوص تأکید شده است:

به هر دیار رسی پای را به عزت نه که شیب هر کف پایی فرو شد دست سری

به روزگار جهان هیچ تو مشو مایل اگر تو مرد خدایی به خاک بکن عملی

حاضرین دعوت، بعد از خوانده شدن این بیتها، به صورت ذیل به دعوتگر توسط درود جواب می گفتند: این دیار، این مزار^۱

قسمت پایانی «بیت میدان» بندهای ذیل را در بر گرفته، بعد از خواندن دعای نه چندان طولانی به لفظ عربی، «دعوت بقا» انجام می پذیرفت:

باز رسیدیم ما بر سر حیوان خویش
باز گشودیم ما بال و پر و جان خویش
صبح سعادت دمید دامن ما را کشید
بر سر گردون زدیم خیمه حیوان خویش^۲

القی صلوات السلام و علیک یا رسول الله، القی صلوات السلام علیک یا ولی الله، صلوات و السلام علیک یا خلیل الله شهید الله، شهید الله بر جمال حسین پیغمبر خدا صلوات بر محمد(ص).

چنان که از گفته‌های فوق به نظر می‌رسد، صاحب «دعوت بقا» و اهل دعوت باطناً به دیدار رسول خدا (حضرت محمد (ص) ولی الله (حضرت علی (ع)، خلیل الله (حضرت ابراهیم)، خیر خلق الله (پیغمبر) و در سیمای امام حسین (ع) امام دورانشان را هم دیدار کرده، به آنها درود فرستاده و بعد از طی کردن «میدان عشق»، گواه آن بوده که این با «وادی عشق» شیخ عطار در منطق الطیر اندکی شباهت هم دارد.

چنان که دیده می شود، در ظاهر ناصر خسرو مؤلف چراغ نامه «دعوت بقا» است، اما هیچ دلیل محکم علمی در این باره، غیر از یکی دو رساله مذکور در فوق (۱ و ۲) در دست نیست. وارد نشدن این مناجاتها در «دیوان اشعار» ناصر، به عقیده کهنسالان بدخشانی به علت آن است که این مناجاتها، باطن مذهب را در بر می‌گیرند و از این رو در دیوان او نیامده و گویا تنها در بدخشان تاجیکستان، افغانستان و شمال پاکستان پهن گردیدند.

اما باید یادآور شد که در «دیوان اشعار ناصر خسرو» در چند جا به اشاره حکیم مبنی بر بقای روح بر می خوریم:

بقا به علم خدا و رسول و قرآن است
 سرای علم و کلید و در است قرآن را
 اگر به علم و بقا هیچ حاجت هست تو را
 بسوی در بشتاب و بجوی دربان را (۹،۳۶)

در جای دیگر ناصر خسرو باز هم روشن تر در زمینه سفر جان بسوی عالم بقا می گوید:

منزل توست جهان ای سفر جان عزیز
 سفرت سوی سرایست که آن جای بقاست
 مخور اندوه که از این جای همی برگذری
 گرچه ویران است این منزل ما یا بنواست
 پس بنشین که تو را روزی از این قافله گاه
 گرچه دیر است همان آخر بر باید خاست
 توشه از طاعت یزدانت همی باید کرد
 که در این صعب سفر طاعت او تیشه ماست
 نیک الفنج و ز پرهیز خرد پوش سلاح
 که بر این راه یکی منکرو صعب اژدهاست
 بهترین راه گزین کن که دو راه پیش تو هست
 یک رهن سوی نعیم است و دگر سوی بلاست (۹،۲۳)

ولی می توان گفت که خدمت ناصر خسرو برای مردم بدخشان از آن عبارت است که او

اخلاق حمیده اسلامی را برای این مردم، نسبتاً ساده آورده است.

در رساله های خطی بدخشانی که در فوق ذکر نمودیم، تحت عنوان «در بیان شناخت ده خصلت

چراغ»، می بینیم که چگونه ناصر توانسته است در چند جمله، اساس اخلاقی را چنین به قلم آورد:

«اول یاد آر خدای خود را هر ساعت. دوم نگاه دار زبان خود را از فحش و دروغ. سوم گرد کن علم خود را در سینه خود. چهارم محکم دار دین خود را از غیر دین. پنجم ببر دوستی خود را از یار بد. ششم ببوش عیب برادر دین. هفتم بخور خشم خود را. هشتم برادر ستم را از برادر دین. نهم بده انصاف را در حق برادر دین. دهم بستان بهشت باقی از مولای خود» (۱، ۸).

چون مراسم «دعوت بقا» را خلیفه به آخر می رساند، در آن زمان نزدیکان و خویشان اهل دعوت، به اصطلاح مردم بدخشان «چراغ حضرت محمد» را با احترام هر کدام بعد از خلیفه به دست گرفته، سپس آن را یکی نگه داشته و دیگران آن را به نوبت زیارت می کنند و چون فاتحه دستها را به روی می کشند.

ناصر خسرو راجع به این موضوع، بویژه فلسفه پیدایش این حرکت (زیارت چراغ) سخن رانده، آن را به زمان امام جعفر صادق (ع) نسبت داده است:

چراغ مصطفی گیری تو در دست اول بنگر که در او چند قول است

در او هم چار فرض است و سنت به قول جعفر صادق روایت^۱

ناصر خسرو در رساله‌هایی که نام بردیم، در باب «اگر پرسند که ده مرتبه چراغ کدام است» ابیات فوق را چنین شرح داده است: «اول قندیل و آتش چراغ فرض و فتیله سنت است» در این رساله باز ناصر خسرو با تکیه به اخلاق اسلامی و متصدیان دعوت و چراغ، تأکید کرده است: «و ... شیخان و نقیبان، وقت افروختن چراغ و تکیه زدن بر اخلاق سحیه پیغمبری و خواندن تکبیر و گرفتن نذر و خوردن لقمه چراغ بر ایشان روا نباشد و هر چه خورده و پوشیده باشند لقمه چراغ و سفره طوغ بر آنها حرام باشد و مرید گرفتن آنها را روا نیست»^۲.

ناصر خسرو در جای دیگر رساله خطی نامبرشده، راجع به ده مرتبه چراغ چنین آورده است: «آتش چراغ مرتبه عاشقان، سفیدی چراغ مرتبه صادقان، روشنایی چراغ مرتبه زاهدان، کبودی چراغ مرتبه عارفان، سرخی چراغ مرتبه شهیدان، زردی چراغ مرتبه ماتمزدگان، سیاهی چراغ مرتبه کافران، دود چراغ مرتبه جاهلان، قوت چراغ مرتبه پاکان، نور چراغ مرتبه پیغمبران است»^۳.

ناصر خسرو باز در همین معنا در زمینه اخلاق، به فلسفه اسلامی تکیه کرده، آورده است: «اگر پرسند که چشم چراغ، روح چراغ کدام است؟ جواب بگو که چشم چراغ دلیل است، روح چراغ قتیله است و نور چراغ عشق است. پس بدان ای عزیز، اول هست کردن چراغ از حضرت محمد بود. دوم هر کسی که چراغ روشن کند (یعنی خلیفه یا صاحب الدعوه) باید با حرمت و با آداب باشد و دیگر که در سجاده بی‌طهارت ننشیند، فحش و دروغ نگوید. سوم آن که با خدای تعالی باشد. چهارم آن که ترس و بیم نداشته باشد و به درگاه خدا ناله و زاری کند. پنجم آنکه فرموده امام جعفر صادق را بجا آورد. ششم آنکه آیت و دلیل و مناجات را ورد خود سازد و چراغانه را در دست دارد و اولیا و انبیا را بیشتر یاد کند و از ارواح استادان حکمت استعانت طلبد و کار دین را کار آخرت داند»^۱.

ناصر خسرو به چراغ عرفان دلبستگی وافر داشت، اما وی آن را برای کل مسلمانان و حتی همه اسماعیلیان نیز ضرور نشمرده است:

قندیل فروزی به شب قدر به مسجد
مسجد شده چون روز و دلت گشته چو ظلما
قندیل می‌فروز و بی‌اموز که قندیل
بیرون نبرد از دل پرجهل تو ظلما (۹،۲۵)

چنان که از تحلیل بندها و علاوه‌های چراغانه‌های «دعوت فنا و بقا» بر می‌آید به قول ناصر خسرو اساس قسمی از آنها از زمان حضرت محمد (ص) و علی (ع) آغاز یافته‌اند، بلکه امامان فاطمی را هم از زبان عربی به لفظ فارسی به فهم مردم بدخشان نزدیکتر آورده، آنها را لباس ژرف فلسفه شیعه اسماعیلی پوشانیده است.

خدمت دیگر ناصر خسرو برای مردم بدخشان از آن عبارت است که او اخلاق حمیده اسلامی را نه تنها از زبان و کلام امامان اسماعیلی، بلکه از فلسفه و دین و مذاهب خلقهای دیگر برای این مردم، نسبتاً ساده کرده و آورده‌اند. به مرور زمان بر اثر حوادث گوناگون

تاریخی در بدخشان، در زمانهای صفویان و تیموریان، موقتاً به بندهای «دعوت فنا و بقا» تعلیمات پیروان اهل این مذاهب وارد شده بودند.

در زمان ناصر خسرو که خیلی از مردم بدخشان از دانستن زبان عربی برخوردار نبودند و حتی گروهی از مردم از دانستن زبان فارسی نیز بی‌بهره بودند، ناصر کوشش کرد که در این رساله‌های کم‌حجم خود (کتابهای دعوت)، گویا قصد داشته فلسفه کتابهای بزرگش را فشرده نماید. همه این ساده بیانی باعث گردیده بود، هر اسماعیلی که سوادخواندن نداشت، او هم می‌توانست از دعوتهای ناصر خسرو در زمینه اخلاق اسلامی بهره بردارد. تأثیر همین فلسفه مذهبی بود که تا سالهای ۸۰-۹۰ قرن بیستم در بدخشان مردم، حرمت هر آدمی را صرف نظر از دین و مذهب وی بجا می‌آوردند.

اگر «دعوت بقا» بعد از سالهای دهه ۲۰-۳۰ عصر بیست تدریجاً روی به تنزل آورده باشد، ولی «چراغ و چراغانامه»ی به ناصر خسرو نسبت داده شده، تا کنون هم یکی از قدیمی‌ترین سنتهای مذهبی به شمار می‌رود که هنوز هم همسفر این مردم هستند. به نظر ما، بهترین خلاصه فلسفی دینی چراغ بعد از ناصر خسرو که تکیه آن نیز بر سوره «نور» است، به فریدالدین عطار تعلق دارد. آن حضرت در این باره از جمله آورده است:

خداوند دل و دینم نگه دار	تو دادی آنم و اینم نگه دار
در آن ساعت که ما و من نماند	از آن زیتوننه وادی ایمن
که نی شرقی و نی غربیست روغن	چراغ جان بدان روغن برافروز

چو من مردم مرا بی من برافروز^{۱۱}

در خاتمه باید قید کرد که چراغ و «دعوت فنا و بقای» ناصر خسرو مجلس صاف محرمانه‌ای درباره عقاید باطنی اسماعیلیان بوده است که در خاندان عرفی بدخشانی انجام داده می‌شده‌اند.

منابع:

۱. هذا چراغ دعوت فرموده پیر دنیا و آخرت، حضرت سید شاه ناصر خسرو علوی // بیاض خطی متعلق به حسام الدین سام الدینف، ساکن شهر خاروغ.
۲. بیاض خطی متعلق به عالم شاه یف سید معراج، ساکن دیهه زانگ و خان.
۳. روزنفلید ا. ز. ، کالسنیکوف ا. ا. - مواد دایر به اپیگرافیک پامیر // اپیگرافیک پامیر. برارش ۳۳، ۱۹۸۵.
۴. دولت نظر خ. - شغنان باستان در آثار خطی و شفاهی. دوشنبه ۱۹۹۸.
۵. عزیز الله نجیب - نظری به سنت چراغ روشن در آسیای میانه؛ نسخه متعلق به امید شاهزاده محمد، ساکن شهر خاروغ.
۶. هذا «بیت میدان» // بیاض خطی متعلق به مقبر شاه دلاور شایف، ساکن شهر خاروغ.
۷. «دعوت بقا»، «بیت میدان» // بیاض خطی متعلق به شاه عبداللہ اف جان سید، ساکن دیهه سوچان ناحیه شغنان.
۸. رساله شریف چراغ نامه حضرت سید ناصر خسرو // بیاض خطی متعلق به خرسند قاسم شایف، ساکن شهر خاروغ.
۹. ناصر خسرو - کلیات، جلد ۱. مرتبان: دیوانه قلاف ع.، علیمردان اف ا.، امیرشاهی ن.، بابایف ف. دوشنبه ۲۰۰۴.
۱۰. واجبات چراغ روشن // بیاض خطی متعلق به جمعه سید رحمت اللہ اف، ساکن جماعه پارتشیو شغنان.
۱۱. فرید الدین عطار - خسرونامه، دوشنبه عرفان، ۱۹۹۰.